

جامعه‌شناسی سیاسی و فرقه گرایی در لبنان



مصطفی زهرانی*

شکوه ملکی**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه mostafazaharani@yahoo.com

** کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای خاورمیانه از دانشکده روابط بین الملل
shokouhmaleki@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۴/۱۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۳

فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵، صص -۱۷۷.

چکیده

لبنان کشوری است واقع در خاورمیانه که علی‌رغم مساحت کم از جایگاه ژئوپلیتیک خاصی برخوردار است. ساختار سیاسی-اجتماعی لبنان در مقایسه با سایر کشورهای عربی خاورمیانه، بسیار متفاوت است. ساختار اجتماعی لبنان واجد ویژگی‌های منحصر به فردی است که آن را از سایر جوامع متمایز می‌سازد. نظام دموکراسی خاص این کشور از بارزترین ویژگی‌های متمایز کننده آن از سایر کشورهای عربی به حساب می‌آید. این نظام دموکراسی اشتراکی است و در خصوص جوامعی که دارای تقسیمات قومی و دینی عمیق هستند و در آنها دموکراسی اکثریتی قابل اعمال نیست، به کار می‌رود. سؤال اصلی این مقاله این است که چرا و چگونه دموکراسی اشتراکی در لبنان می‌تواند صلح و ثبات را در این کشور به وجود آورد؟ پاسخ به این سؤال در قالب این فرضیه است که دموکراسی اشتراکی مبتنی بر تقسیم قدرت در لبنان با توجه به حمایت یک قدرت خارجی از آن باعث می‌شود تا گروه‌های درگیر نفع خود را در مصالحه و همکاری جست‌وجو کنند و نه درگیری.

واژه‌های کلیدی: لبنان، دموکراسی اشتراکی، فرقه‌گرایی دینی، تقسیم

قدرت، صلح و ثبات

مقدمه

ساختار اجتماعی لبنان دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که آن را از سایر جوامع متمایز می‌سازد. از خصیصه‌های اصلی جامعه لبنان می‌توان به ماهیت چندپاره و محدود، سرشت رقابت سیاسی و پذیرش ضمنی جامعه در استفاده از خشونت که موجب آسیب‌پذیری بنیادین لبنان است، اشاره کرد (Heiberg, 1989: 94). با این حال، تا به امروز، جامعه لبنان ویژگی‌های طایفه‌ای، فرقه‌ای، فئودالی و وضعیت درهم شکسته خود را حفظ کرده است. خانواده‌های بزرگ، پایه اساسی جامعه لبنان را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، فرقه‌ای بودن لبنان واقعیت سیاسی این کشور به شمار می‌رود. نظام دموکراسی خاص لبنان نیز از بارزترین ویژگی‌های متمایز کننده این کشور از سایر کشورهای عربی به حساب می‌آید. با این حال، همانند سایر کشورها تحلیل مسائل سیاسی لبنان نیازمند داشتن شناختی کامل از ساختار اجتماعی، فرهنگی و نژادی و همچنین توجه به موقعیت ژئواستراتژیک آن می‌باشد؛ زیرا همین امر است که زمینه مداخله کشورهای منطقه و فرامنطقه را در این کشور مهیا می‌سازد.

ساختار اجتماعی و قومی لبنان متشکل از ادیان و مذاهب و نژادهای مختلفی است. وجود چنین تنوع عظیمی در لبنان از زمان‌های دور مسائل و مشکلات بسیاری را برای صلح و ثبات مردم و همچنین رقابت بر سر قدرت و توزیع آن به وجود آورده است. طی تاریخ، این امر موجب درگیری‌ها و منازعات بسیاری از جمله جنگ داخلی ۱۹۵۸ و ۱۹۷۵ شده است. از طرفی باید در نظر داشته باشیم، نظام سیاسی لبنان دموکراسی است اما نه دموکراسی اکثریتی غربی، بلکه نوع خاصی از دموکراسی به نام



دموکراسی اشتراکی^۱ که در خصوص جوامعی به کار می‌رود که دارای تقسیمات قومی و دینی عمیق هستند و در آنها دموکراسی اکثریتی قابلیت اعمال ندارد. لذا، قابلیت نظام سیاسی لبنان در ایجاد صلح و ثبات موضوعی است که این مقاله درصدد بررسی آن است. به طور طبیعی قبل از پرداختن به این موضوع بایستی ماهیت این نظام سیاسی مورد بررسی قرارگیرد. سؤال اصلی این مقاله این است که چرا و چگونه دموکراسی اشتراکی در لبنان می‌تواند صلح و ثبات را در این کشور به وجود آورد؟ پاسخ به این سؤال در قالب این فرضیه است که دموکراسی اشتراکی مبتنی بر تقسیم قدرت در لبنان با توجه به حمایت یک قدرت خارجی از آن باعث می‌شود تا گروه‌های درگیر نفع خود را در مصالحه و همکاری جست‌وجو کنند و نه درگیری.

۱. دموکراسی اشتراکی

در این نوشتار دموکراسی نظریه اصلی است. دموکراسی اشتراکی که در این مقاله مبنای کار است نیز از جمله مدل‌های این نظریه است. تلاش برای یافتن مدلی دموکراتیک که بتواند جوامع دارای شکاف‌های عمیق را باثبات نماید، منجر شده تا تحقیقات و مکتوبات بسیاری به وجود آید که معنای سنتی دموکراسی و انواع نظام‌ها را بازتعریف می‌نماید. در این آثار دیدگاه‌هایی که نشان می‌دهد دموکراسی الزاماً با مدل‌های اکثریتی پیش می‌رود، به چالش گرفته شده و اصلاح شده است. بر مبنای این مطالعات که همگی متکی بر اشتراکی‌گرایی است، مدل‌های غربی نظام‌های حزبی اکثریتی در کشورهای چندپاره از حیث نژاد، زبان و دین کاربرد ندارد. بر این اساس مدل جایگزینی که بتواند این شکاف را پر کند، باید در این جوامع چندپاره اعمال شود (Fakhoury-Mühlbacher, 2008: 9).

نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی اشتراکی و تقسیم قدرت برای مدت مدیدی مورد بی‌توجهی جریان اصلی علوم سیاسی بوده است. این امر در دهه ۱۹۶۰، در زمانی که آرند لیچ فارت^۲ و گرهارد لهم بروخ^۳ به طور جداگانه این نظام را به

1. Consociational Democracy
2. Arend Lijphart
3. Gerhard Lehmbruch

عنوان یک دموکراسی متمایز از دموکراسی اکثریتی مطرح کردند، تغییر یافت. از آن پس، مفاهیم نظری مختلفی برای توضیح این نوع جدید از دموکراسی و مطالعات موردی بسیار ارائه شده است. لیچ فارت قدم مهمی را در این راستا برداشت. وی بر این باور است که دموکراسی اشتراکی و تقسیم قدرت اگر نگوییم که تنها دموکراسی مناسب برای جوامع نامتجانس است، اما بهترین و ممکن‌ترین نوع آن برای اینگونه جوامع محسوب می‌شود (Fakhoury-Mühlbacher, 2008: 6).

از دید لیچ فارت، برای موفق شدن یک دموکراسی اشتراکی چهار پیش شرط وجود دارد: ۱- رهبران باید نسبت به خطراتی که در برابر نظام وجود دارد آگاهی پیدا کنند؛ ۲- آنها بایستی به حفظ نظام متعهد باشند؛ ۳- آنان باید بتوانند از شکاف‌ها عبور کنند؛ ۴- و در نهایت، به راه‌حل‌های مناسب در برابر مسائل مختلف اشتراکی دست پیدا کنند (Direct quote, Lijphart 1969: 217). او همچنین مجموعه‌ای را به عنوان عوامل مطلوب در دموکراسی‌های اشتراکی مطرح می‌کند که همگی تجربی و آزمایشی هستند. از دید او این عوامل کمک‌کننده و مبتنی است بر تعدد گروه‌های نژادی، اندازه آنها، میزان از هم پاشیدگی، تأثیر خطرات خارجی، وفاداری‌ها، تمایزات اقتصادی-اجتماعی و سنت‌های مصالحه در انسجام داخلی.

دموکراسی اشتراکی عموماً بر مبنای چهار ابزار یا سازوکار تعریف می‌شود: ۱- ائتلاف اجرایی کلان، که معرف بخش‌های اجتماعی گوناگون باشد؛ ۲- وتوی متقابل، که به گروه‌ها امکان می‌دهد تا تصمیماتی را که برای منافع آنها تعیین بخش و مضر است، رد نماید؛ ۳- قواعد تناسبی، به عنوان یک اصل حاکم در تخصیص نمایندگی سیاسی، منصب‌های خدمات شهروندی و بودجه‌های عمومی؛ ۴- خود مختاری بخشی در امور تعلیم و تربیت، زبانی، فرهنگی و حقوقی. لیچ فارت ائتلاف کلان و خود مختاری بخشی را به عنوان دو هسته مرکزی دموکراسی اشتراکی می‌داند و این طور بحث می‌کند که قواعد تناسبی و وتوی متقابل، ویژگی‌های تکمیلی هستند که کیفیت تقسیم قدرت را بالا می‌برند و همکاری بین گروه‌های مردمی و نیز استقلال فرهنگی را افزایش می‌دهد. او همچنین عنوان می‌کند که دموکراسی اشتراکی به دنبال کاهش تکثرگرایی نیست، اما در پی طرح این مسئله است که می‌تواند به تشکیل عناصر دموکراسی کمک کند.

به هر حال، با گذشت زمان مدل لیچ فارت ارزش توصیفی، تجربی و هنجاری به خود گرفت و شکل همگانی پیدا کرد. از دید او، اگر کشورهای درهم پاشیده هیچ جایگزین دموکراتیکی نداشته باشند، از این حیث دموکراسی اشتراکی می‌تواند مورد توجه واقع شود (Fakhoury-Mühlbacher, 2008: 6-7). در یک دموکراسی اشتراکی یک ائتلاف بزرگ تنها راه‌حل عملی برای در نظر گرفتن اقلیت‌ها در حکومت است. پیش‌شرط رسیدن به یک ائتلاف بزرگ، رهیافتی میانه‌رو و متمایل به مصالحه است. چشم‌انداز مشارکت در حکومت، محرکی قوی برای به وجود آوردن میانه‌روی و میل به مصالحه است. احتمال دیگر این است که فرمولی تدوین شود که در آن ریاست‌جمهوری با سایر پست‌های اجرایی سطح بالا همچون نخست‌وزیری، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی مجلس مرتبط باشد. اینها با یکدیگر یک ائتلاف بزرگ را تشکیل می‌دهند؛ مانند آنچه که در لبنان وجود دارد.

دومین بخش دموکراسی اشتراکی، وتوی متقابل است. در این شکل از دموکراسی رأی اقلیت مورد استفاده قرار می‌گیرد تا استبداد اکثریت به وجود نیاید. البته در صورتی که اقلیت از قدرت وتوی خود سوء استفاده کند و بخواهد دولت را فلج نماید، استبداد اقلیت به وجود می‌آید. از دید لیچ فارت هر بخشی می‌تواند در معرض خطر بن‌بست و فقدان بسیج ناشی از به کارگیری وتوی غیرقابل کنترل باشد. وی امیدوار است که قدرت وتو صرفاً به عنوان یک پشتیبان و عامل تضمین برای عرضه قدرت برابر به همه جناح‌های حکومت باشد.

سومین بخش دموکراسی اشتراکی تناسب است. این یک روشی است برای تخصیص پست‌های خدمات مدنی و منابع مالی محدود به شکل یارانه‌های حکومتی بین بخش‌های مختلف. تناسب منجر به این می‌شود که گروه‌های اقلیت نمایندگی بیشتری در حکومت داشته باشند، همه گروه‌ها برابر شوند و در عین حال نوعی حس امنیت به جناح‌های اقلیت داده شود.

چهارمین بخش دموکراسی اشتراکی خودمختاری بخشی است. اصل حکومت اقلیت بر خود در حوزه‌هایی است که مشخصاً مربوط به اقلیت است و این یک الزام در اصل ائتلاف بزرگ است. در تمام مسائلی که منافع مشترک وجود دارد، تصمیمات می‌بایستی توسط تمامی بخش‌ها با یکدیگر و تقریباً متناسب با درجات

نفوذ آنها صورت گیرد.

در صحنه سیاسی، ائتلاف بزرگ که در بالا مطرح شد اساساً بین رهبران یا نخبگان، یا افراد موثر و تصمیم‌گیرندگان هر بخش است. در دموکراسی اشتراکی همچون سایر دموکراسی‌ها، نخبگان احزاب خود را رهبری کرده و نمایندگی می‌نمایند. این امر از طریق فرایندهای سیاسی و انتخابات صورت می‌گیرد. آنها کسانی هستند که حامیان خود را به سمت بخش‌های دیگر جامعه متکثر هدایت می‌کنند. در واقع، آنها پایه‌های ائتلاف بزرگ هستند که بدون آنها نظام متوقف می‌شود یا به استبداد یک گروه بر دیگری می‌انجامد. این نخبگان همچنین حداقل تعهداتی برای حفظ وحدت کشور همچون مسئولیتی نسبت به رویه‌های دموکراتیک برای خود در نظر می‌گیرند.

در ادبیات سیاسی مربوط به نظریه دموکراسی اشتراکی، مفهوم تقسیم قدرت مترادف با مفهوم اشتراکی‌گرایی گرفته شده است. تقسیم قدرت مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی است که موقعیتی را در حکومت برای هر نیروی سیاسی اکثریتی حفظ می‌نماید. نمایندگی تناسبی، که مشوق همزیستی احزاب سیاسی متعدد در قوه مقننه است، مثالی روشن است. بنابراین ترتیبات تقسیم قدرت اغلب ترکیبی از سازوکارهایی است که نه تنها تنوع سیاسی را در قوه مقننه، بلکه در پست‌های اجرایی، ملی یا محلی نیز تضمین می‌نماید. نهادهای تقسیم قدرت تقریباً همیشه به عنوان پاسخی نسبت به درگیری‌های مسلحانه بالفعل یا بالقوه و تلاشی برای مدیریت رقابت‌های خشونت‌آمیز نژادی، مذهبی یا سیاسی صرف تلقی می‌شود. احزاب کنترل قدرت سیاسی را در زمانی که حذف یک حزب مخالفین را به سمت جنگ داخلی می‌کشاند، تشدید می‌کنند.

بیشترین انگیزه برای تأسیس نهادهای توزیع قدرت، توقف خونریزی و برقراری دموکراسی است. اما سیاستگذاری بر مبنای چیدمان توزیع قدرت نیازمند توافق همه جناح‌های درگیر از جمله آن جناح‌هایی است که فکر می‌کنند با جنگ برنده هستند و نه با انتخابات. بنابراین سؤال این است که چگونه چنین جریان‌اتی اسلحه خود را زمین می‌گذارند و تن می‌دهند به قواعد سیاست‌های دموکراتیک؟

در نظام تقسیم قدرت، طرف‌های رقیب به نفع خود می‌بینند به جای این که

وارد جنگ شوند، اینگونه عمل کرده و سیاست‌های انتخاباتی را مبنا قرار دهند. تقسیم قدرت نوعی ضمانت است در برابر خسارت‌هایی که اقلیت در هنگام حکومت اکثریت ممکن است متحمل شود. اعتبار این سازوکار وابسته است به لوازم اعمال توزیع قدرت همچون وجود قدرت مافوق؛ مثلاً، قدرت خارجی. این قدرت می‌بایستی اراده پیاده‌سازی شرایط توافق را داشته باشد. اگر چنین قدرتی نباشد، بایستی سازوکاری خود اعمالی وجود داشته باشد؛ مثلاً، دوطرف درگیر سلاح‌های خود را کنار گذارند و شاخه‌های نظامی خود را در یک نیروی دفاعی متحد ادغام کرده و پلیس واحد و نیز نظام قضایی مستقلی داشته باشند. به طور دقیق، این سازوکار می‌بایستی تعیین کننده نتیجه تقسیم قدرت بشود.

تقسیم قدرت به عنوان پیمان سیاسی بعد از جنگ داخلی: در گفت‌وگو مدیریت تعارض، تقسیم قدرت، سازوکار مدیریت شرایط عدم قطعیت تلقی می‌شود که شامل یک فرایند صلح و در صورت نیاز به عنوان جانشینی برای انتخابات است. اما تحقیق مبتنی بر نظریه دموکراتیک، تقسیم قدرت را به عنوان سازوکار افزایش میانه‌روی و ارتقای کیفیت دموکراسی می‌داند. این بدین معنی است که محققان هر دو مکتب از تقسیم قدرت برای جوامع جنگ‌زده دفاع می‌کنند. بنابراین فقدان یکپارچگی میان دو گفت‌وگو به این معنا است که شناخت محدودی بر پیامدهای بلندمدت تقسیم قدرت در جوامعی که از جنگ پدید می‌آید، وجود دارد. به دلیل اهمیت خاص مطالعه تقسیم قدرت و با توجه به موضوعات دموکراسی‌سازی و ایجاد صلح در جوامع جنگ‌زده، مواردی برای موقعیت‌های ضمانت شده در حکومت وجود دارد که در توافقات صلح قید شده است. این توافقات تقسیم قدرت شامل توافقی میان طرف‌های متخاصم است که به طور رسمی ترکیب یک دولت آینده را طراحی می‌کنند. به علاوه، تجارب دیگری از تقسیم قدرت بعد از جنگ وجود دارد؛ از جمله در کوزوو. موقعیت‌های دولتی تضمین شده برای کوزوو صرب ناشی از یک راه‌حل مذاکره شده میان طرف‌های در حال جنگ نیست، بلکه توسط مقررات سازمان ملل به وجود آمده است (Jarstad, 2006: 13-14).

دموکراسی اشتراکی مبتنی بر فرقه‌های دینی:^۱ اشتراکی‌گرایی مبتنی بر فرقه‌های دینی،^۲ یک نظام حکومتی متضمن ترکیبی دائمی از مذهب و سیاست است. این مفهوم می‌تواند به معنای توزیع نسبی قدرت سیاسی و نهادی میان اجتماعات مذهبی و دینی باشد. در واقع، دموکراسی اشتراکی مبتنی بر فرقه‌های دینی مدلی از دموکراسی اشتراکی است که قدرت نهادی را میان فرقه‌های دینی توزیع می‌کند (Factsheet, 2007: 1). طرفداران فرقه‌گرایی دینی بر این باورند که این مدل راهی مؤثر برای حفظ همزیستی مسالمت‌آمیز میان ادیان و مذاهب گوناگون از طریق قدرت دادن به هر کدام براساس وزن آنها در منطقه است. بر پایه این تحلیل، هر گروه بر این باور است که گروهی که دارای بیشترین قدرت سیاسی است، ممکن است از حکومت به نفع خود و به هزینه سایر گروه‌ها، یا حتی با ظلم کردن به گروه‌های رقیب استفاده کند. همچنین، هر گروه خاصی ممکن است به دلیل تغییر جمعیتی، موقعیتی و قدرت، دیگر به طور مناسبی اندازه واقعی خود را نشان ندهد. بحث بر سر فرقه‌گرایی دینی، بحث‌های مشابهی را برای اشتراکی‌گرایی که فرقه‌گرایی دینی نوعی از آن محسوب می‌شود، برمی‌انگیزد. تقسیم و تفکیک مجدد کرسی‌های مجلس بر این اساس در خاورمیانه توسط امپراتوری عثمانی و در چندین کشور بعد از فروپاشی آن آغاز شد؛ به طوری که در آن برای اقلیت‌های غیرمسلمان نیز کرسی‌هایی در نظر گرفته شد.

۲. نقد نظریه دموکراسی اشتراکی

اساساً نقدهای این نظریه به دلیل جنبه‌های کم‌تر دموکراتیک آن است که در زیر بیان می‌شود:

- ۱- مدل تقسیم قدرت مبتنی است بر برتر بودن مقام نخبگان و تسلط آنها بر طرفدارانشان. ۲- از نظر تجویزی و هنجاری موارد اشتراکی که در آن رابطه بین ثبات و دموکراسی آزمون شده باشد، بسیار نادر است. ۳- به کارگیری ابزارهای تقسیم قدرت درگیری‌های بین بخشی را تشدید می‌کند و به جای آرامش،



درگیری‌ها را تشدید می‌کند. ۴- این ادعا که نخبگان همیشه هشیارند و در جهت بهترین منافع جامعه خود حرکت می‌کنند، جای بحث دارد. ۵- این سخن لیچ فارت که جوامع عمیقاً تقسیم شده گزینه‌ای بین دموکراسی اشتراکی و یا هیچ دموکراسی ندارند، صحیح نیست. از دید برخی، نوعی از مدل کنترلی که در آن یک گروه مسلط باشد نیز می‌تواند ثبات به دنبال داشته باشد.

با وجود این انتقادات، این کارآمدترین شکل سیاسی است که در جوامع کاملاً منشعب به کار می‌آید. دموکراسی تقسیم قدرت می‌تواند تا حدی برای تنظیم تمایزات و برای ادغام جامعه کمک کننده باشد. به علاوه انعطاف مدل که بر نخبگان تأکید می‌کند، می‌تواند فضای زیادی برای فعالیت و مهندسی سیاسی به وجود آورد. بر این اساس می‌بایستی به دموکراسی اشتراکی نه به عنوان یک مدل جهان شمول برای همه جوامع بلکه برای موارد خاص استفاده کرد (Fakhoury-Mühlbacher, 2008: 12-14).

۳. اصالت انشعابات دینی در لبنان

در طول تاریخ مدرن لبنان، اگرچه عوامل مختلفی در درگیری‌های داخلی این کشور نقش داشته اما در نهایت دین عاملی تعیین کننده بوده است. به طور مثال، طبقه‌بندی شهروندی براساس وابستگی دینی، عامل مهم درگیری در دوره عثمانی بود (Nasrallah, 2011: 17). با این همه دین تا اواخر قرن ۱۹ عاملی در سیاست لبنان به حساب نمی‌آمد و ارتباطات فنودالی مبنای نظم اجتماعی بود. اما در لبنان تنها برای سه قرن تمایزات اقتصادی و اجتماعی در تاریخ این کشور نقش مهمی داشت. این در حالی است که خصوصیت فرقه‌گرایی دینی همیشه در این کشور به صورتی کاملاً تعریف شده تداوم داشته است. به همین دلیل نیز این خصوصیت علت مستقیم درگیری‌های فرقه‌های دینی در لبنان از ۱۸۶۰-۱۸۴۰ را تشکیل می‌داده است. علاوه بر اختلاف طبقاتی، دلیل دیگر خصومت میان گروه‌های دینی، تبعیض قدرت‌های حاکم خارجی میان این گروه‌ها و برتری دادن یکی بر دیگری بوده است.

در واقع با تضعیف نظام فنودالی، وفادری دینی جایگزین آن شد. تلاش‌های

شدید روحانیت مارونی برای تحکیم ارتباطات درون جامعه خود، طی بخش پایانی قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹، دلیل دیگری از درگیری‌های دینی در لبنان بوده است. توضیح آن که در اکثر سال‌های قرون ۱۸ و ۱۹، نظام سیاسی-اجتماعی لبنان از طریق ارتباطات فئودالی یا تمرکز قدرت، کنترل نسبتاً خوبی برقرار می‌کرد (Zoi: 2010). در جریان مبارزات برای استقلال لبنان از عثمانی‌ها از اواخر قرن ۱۹ تا سال ۱۹۱۸، در نهایت مسیحیان و مسلمانان یک ساختار بندی مبتنی بر همکاری سیاسی را دنبال کردند. به این دلیل مقامات ترک در سال ۱۹۱۵، ۱۲ نفر از مسلمانان و مسیحیان را اعدام کردند.

یک سؤال مهم در تاریخ لبنان این است که چرا علی‌رغم چنین وجود شکاف‌هایی، لبنان دچار خشونت دائمی نبوده است. پاسخ این است که تجدد عاملی بوده است که باعث می‌شده تا این کشور با وجود فرقه‌های دینی به خشونت روی نیاورد. به گفته دیوید هیرست^۱ لبنان اگرچه سرشتی فرقه‌گرا دارد، اما یک کشور نسبتاً مدرن است. با این حال مؤسسين این کشور نظام سیاسی را انتخاب کردند که دارای ارتباطات دیرینه اشتراکی و نسبی است و نه هیچ نوعی از ملیت برای همگان.

۴. بحران هویت در لبنان

سؤال مهم این است که چرا لبنان این چنین نظام استثنایی پیدا کرده است؟ در این کشور با وجودی که مسلمانان جمعیت غالب لبنان هستند، اما به هیچ عنوان یک گروه همگون را شکل نمی‌دهند. ترکیب جمعیتی به همراه فرهنگ‌های گوناگون ناشی از مهاجرت، میراث منحصر به فردی را برای این کشور به وجود آورده است. در حالی که مسیحیان با شاخص‌های اقتصادی و فرهنگی غربی از لبنانی مستقل صحبت می‌کرده‌اند، مسلمانان عموماً به دنبال ادغام در یک کشور پان‌عرب بزرگ‌تر بوده‌اند. اما مؤسسين کشور لبنان به جای آنکه دلمشغولی‌های فرقه‌گرایی دینی را کنار بگذارند، به دنبال ایجاد لبنانی بودند که مسیحیان و مسلمانان بتوانند کم و بیش نمایندگی عموم را داشته باشند. این مسئله را نه از طریق ایده یکسان‌نگری شهروندان بلکه با شناسایی اینکه فرقه برای سالیانی به عنوان کانال اصلی حقوق



سیاسی عمل کرده است، فرض می‌کردند. در لبنان فرد به سادگی نمی‌تواند یک لبنانی باشد. فرد سنی از بیروت، کاتولیک مارونی از جوینه یا شیعه از جنوب لبنان است. اگر فرد بخواهد ازدواج کند یا دنبال شغل باشد، اولین سؤال این است که به کدام فرقه دینی وابسته است.

موضوع اصلی، همبستگی ملی لبنانی‌ها است. نظریه‌پرداز معروف اندرسون^۱ می‌گوید زمانی مجموعه‌ای از مردم تشکیل دهنده یک ملت هستند که بتوانند نوعی تعلق به همدیگر را نشان دهند؛ حتی بدون آنکه دیگری را از حیث فیزیکی بشناسند. اما گروه‌های دینی مختلف در لبنان هیچ حسی از وابستگی ندارند که بتواند آنها را شهروندانی با حس اتحاد نشان دهد. برخی معتقدند لبنان یک موجودیت ژئوپلیتیکی مشتمل بر بسیاری از ملت‌ها است. یک ملت، مسیحی‌های مارونی است که فکر می‌کند شهروند لبنان بودن به معنای این است که نبایستی هیچ نوع وفاداری به دیگر ملت‌ها یا هویت‌ها داشته باشد. آنها همچنین احساس می‌کنند که از میراث افسانه‌ای باستانی با میراث مدیترانه‌ای فراگیر با رم و یونان که نیز با اروپای غربی درهم آمیخته است، برخوردارند. اما همه شهروندان لبنانی هویت یکسانی را که مسیحیان مارونی دارند، حس نمی‌کنند. از دید بسیاری از لبنانی‌ها مشروعیت لبنان به عنوان یک کشور مورد سؤال است. بسیاری لبنان را یک مخلوق تصنعی که هدفش زیر سؤال بردن وحدت عربی است، می‌دانسته‌اند. بسیاری از اعراب سنی خود را به هویت سوری بزرگ یا عربی وابسته می‌دانند و نه به لبنان با هویت غیرعربی. لبنان نتوانست یک هویت اسطوره‌ای به وجود آورد که بتواند شهروندان را متحد کند و آنها را به این انگاره مشترک برساند که آنها با یکدیگر به یک ملت تعلق دارند (Eliás, 2011). ایده تعلق به یک فرقه یا یک جریان مذهبی، هویت مردم لبنان را برای صدها سال تشکیل می‌داده است. بنابراین فرقه‌گرایی دینی به این مربوط است که چگونه هویت خود را در مقایسه با دیگران شکل می‌دهند. هر گروهی در انتخاب نظم حقوقی مختار است و دولت صرفاً به عنوان چهارچوب اعمال قانون گروه‌های دینی عمل می‌کند (Chiha, 2012).

1. Anderson

اشتراکی‌گرایی لبنان برخلاف دیگر نمونه‌های مدرن، برخاسته از مهندسی نهادی شکل‌گرفته در وضعیت‌های پس از جنگ نیست. این ساختار هم قبل از استقلال و هم بعد از جنگ داخلی وجود داشته است. نکته اصلی فرقه‌گرایی دینی، توزیع پست‌های سیاسی براساس وابستگی‌های دینی است. در مدل اشتراکی‌اولا، رقابت چندانی برای پست‌های نمایندگی وجود ندارد؛ دوما، موضوع حوزه‌بندی مطرح است که برای دهه‌هایی توسط این قدرت‌ها مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. حوزه‌بندی‌ها براساس نظر وزارت کشور و برحسب اتحاد سیاسی که با آن وجود دارد، تنظیم می‌شود. به عنوان نمونه حوزه‌بندی در مناطق کاملاً اسلامی در بیروت، جبل لبنان، زحله در بقاع و مرجعیون در جنوب، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر نتیجه رأی مسیحی‌ها دارد. نکته دیگر این است که نظام حزبی لبنان سنتاً ضعیف است؛ حتی نظام حزبی نه توسط قانون اساسی ۱۹۲۶، نه توسط توافق ملی ۱۹۴۳ و نه براساس توافق طائف تعریف نشده است. نظام فرقه‌گرایی مذهبی عملاً احزاب را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. رهبران به طور کلی برحسب وفاداری‌های فامیلی و فرقه‌ای و رویه‌های فاسد برای کسب رأی، به قدرت می‌رسند. اما از زمان تحولات ۲۰۰۵، نظام حزبی لبنان به دنبال شکل‌گیری یک ساختار شبه غربی بوده است. یکی از ویژگی‌های دیگر ساختار فرقه‌گرایانه مذهبی لبنان، نقش رهبران حرفه‌ای است. فرهنگ سیاسی لبنان بسیار طبقاتی است و کسانی که به لحاظ اقتصادی در بالا قرار گرفته‌اند، به عنوان چهره اصلی جامعه خود شناخته می‌شوند.

ائتلاف بزرگ یکی از عناصر نظام اشتراکی فرقه‌گرایانه دینی لبنان است. این ائتلاف در کابینه به وضوح دیده می‌شود؛ به این صورت که کابینه دارای ۳۰ عضو است؛ ۶ مارونی، ۴ ارتدوکس یونانی، ۳ کاتولیک یونانی، ۳ ارتدوکس ارمنی، ۷ سنی، ۵ شیعه و ۲ دروز. به گفته دکمچیان کارتل نخبگان عبارت است از ائتلاف فراگیری از نخبگان که نمایانگر بخش‌هایی از جامعه هستند، یعنی خرده فرهنگ‌ها و منافع خاص، همه متعهد به حفظ نظام موجود هستند. این نظام ائتلاف نخبگان ریشه در دوره عثمانی دارد. عثمانی‌ها که بر جامعه‌ای عمیقاً قومی و با تمایزات دینی حاکم بودند، به نخبگان فئودال محلی و به سلسله‌هایی که بتوانند منطقه را کنترل کنند وابسته بودند. بخشی از همین سلسله‌ها نخبگان فرقه‌ای لبنان را تا به



امروز تشکیل می‌دهند؛ مانند خاندان جنبلاط (Nelson, 2013: 353).

تناسب بعد دوم نظام اشتراکی مبتنی بر فرقه دینی لبنان است. توافق ۱۹۴۳ براساس شرایط موازنه بین قومی است. این توافق همچنین هویت لبنان را به عنوان کشوری با وجهه عربی و دولتی که در آن مسیحیان مارونی می‌بایستی خصوصیت عربی لبنان را بپذیرند و مسلمانان سنی بایستی گرایش و تمایل به ادغام شدن در سوریه بزرگ را کنار بگذارند، شکل داد. توافق نانوشته ۱۹۴۳، یک حکومت ائتلافی بین رئیس‌جمهور مارونی، نخست‌وزیر سنی، و رئیس مجلس شیعی را تدوین کرد. فرقه‌های مختلف دینی در شورا برحسب تناسب نمایندگی داشتند و نسبتی ۶ مسیحی به ۵ مسلمانان باید در مجلس قانون‌گذاری رعایت می‌شد. بعد سوم این نظام اشتراکی وتوی متقابل است. به این شرح که تمام اقلیت‌های دینی سهمی در اداره حکومت و در مناصب دولتی، اجتماعی و مدنی دارند. در این نوع از نظام، تمامی اقلیت‌ها بدون آنکه نیاز باشد زیرمجموعه‌ای از گروه‌های اکثریتی باشند، سهمیه‌ای در نمایندگی دارند. این امر موجب جلوگیری از دیکتاتوری اکثریتی می‌شود.

و بعد آخر آن خودمختاری جمعی است. این رویه که برگرفته از نظام ملت عثمانی است، به طور موثری به هر فرقه نسبت به رویه‌های فرهنگی مثل ازدواج، ارث، تعلیم و تربیت و ارائه هویت سیاسی-فرهنگی، آزادی عمل می‌دهد تا بتواند در محدوده مرزی بزرگ‌تر شکوفا شود. این نظام بعدها در سال ۱۹۲۶ نوشته شد. مسئولین با توجه به پیچیدگی عادات بسیاری از اجتماعات متفاوت در یک نظام حقوقی واحد، ضمن آنکه نظام قضایی سکولار از نوع فرانسه را در موضوعات جناحی حفظ نمودند، به طور رسمی به هر فرقه قدرت کنترل بر موضوعات مدنی از جمله قانون خانواده را داده‌اند (Nelson, 2013: 357).

۵. نقش عامل خارجی در تقسیم قدرت

گذشته لبنان نشان می‌دهد علی‌رغم محوری بودن فرقه‌گرایی، این کشور نیز شدیداً تحت‌تاثیر کنشگران خارجی بوده است. عوامل خارجی در شکل‌گیری دموکراسی اشتراکی هم نقش مخرب و هم سازنده دارد. وجود تهدید خارجی علیه کشور،

نقش اساسی در آغاز یا تقویت کارتل نخبگان در دموکراسی اشتراکی دارد. مقابله کردن با تهدیدات خارجی مستلزم وحدت خارجی، داخلی، همکاری بین نخبگان، پیوند تقویت شده میان خرده فرهنگ‌ها در سطح عامه مردم و نیز ارتباط نزدیک بین رهبران و پیروان آنها در درون خرده فرهنگ‌ها است. در مورد لبنان تهدید خارجی تأثیری متفاوت داشته است. در سال ۱۹۴۳، تهدید فرانسوی‌ها نقش متحد کننده‌ای داشت و باعث شد تا نخبگان لبنانی برای به دست آوردن استقلال با یکدیگر متحد شوند و به همین ترتیب توافق ملی به عنوان یک استراتژی انتخاب شد. در حالی که این عوامل خارجی در سال ۱۹۷۵ می‌بایستی به عنوان مانعی در تداوم جنگ باشند، اما این جنگ خاتمه پیدا نکرد تا آنکه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی درگیر در آن، برای ایجاد یک فرمول‌بندی جدید، از تقسیم قدرت یعنی قرارداد طائف به توافق رسیدند.

معمولاً خواست‌های نخبگان داخلی در مقایسه با تمایلات بازیگران دخیل خارجی بسیار کم اهمیت‌تر بوده است. با این حال ابزار تقسیم قدرت هیچ‌گاه نتوانسته است به طور کامل صلح و دموکراسی به وجود بیاورد و نیز نتوانسته است درگیری‌های بین گروهی را حل و فصل کند. علت اصلی این است که استراتژی مدیریت درگیری‌ها وابسته به عامل خارجی بوده است. چنانچه تاسیس یا برقراری نظام تقسیم قدرت با منافع خارجی سازگار نباشد، آنها می‌توانند مانع شکل‌گیری اشتراکی‌گرایی شوند و اگر این نظام منافع نخبگان داخلی متفاوت را در یک اشتراک لحاظ کند، این اشتراک می‌تواند به صورت موفقیت‌آمیزی اعمال شود، مگر آنکه به توسط دیگر بازیگران منطقه‌ای با مانع روبرو شود. از آنجایی که جوامع اشتراکی به عوامل منطقه‌ای متکی هستند، هر جابجایی سیاسی یا تغییر در محیط منطقه‌ای، پایه نظام اشتراکی و همچنین موازنه داخلی و خارجی را می‌شکافد. به همین ترتیب تعهد به رویه‌های دموکراتیک، تحت تأثیر عوامل خارجی است.

در مجموع به نظر می‌رسد نخبگان خارجی حداقل در حفظ تعادل داخلی و خارجی باید منفعی داشته باشند. معما این است که گرچه نظام اشتراکی ممکن است مورد استقبال نخبگان داخلی قرار نگیرد، اما چون به صورت آشکار یا غیرآشکار توسط نیروهای خارجی بر آنها تحمیل شده است، بر این مبنا تا حد



زیادی آنها وابسته به نیت خوب آن نیروها هستند تا موازنه داخلی را حفظ کنند. بر همین اساس گفته می‌شود قدرت‌های خارجی می‌بایستی حداقل منافی را در حفظ تعادل داشته باشند. در مورد لبنان باید گفت که این کشور قربانی درگیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است (Nasrallah, 2011: 10-11). در ضمن این فرضیه مطرح بوده که مسئله اصلی لبنان، نبود یک حامی خارجی است که بتواند قاعده تقسیم قدرت را برقرار کند و باعث شود که گروه‌های دینی به دنبال متحد خارجی نباشند و مانع مداخلات خارجی رقیب در لبنان شوند.

به طور کل، لبنان به عنوان یک تجربه تقسیم قدرت برای مدت طولانی، نمونه مناسبی است؛ زیرا رابطه بین تقسیم قدرت از یک سو و مدت صلح داخلی و انتقال به دموکراسی را از سوی دیگر نشان می‌دهد. تقسیم قدرت در لبنان صلح طولانی را به وجود آورده است، اما این امر وابسته به حمایت خارجی بوده است؛ هرگاه حامی یا محافظ خارجی وجود داشت، صلح تداوم می‌یافت و با خروج یک حامی یا مداخله یک حامی جدید، معمولاً یک ناآرامی و یک بحران شدید به وجود آمده است. عامل خارجی در تبیین رژیم تقسیم قدرت و موفقیت آن در به وجود آوردن صلح در لبنان بسیار مهم بوده است. در مورد لبنان، محافظ خارجی حتی اگر پشتیبانی گروه‌های لبنانی را نداشته باشد، شرط لازم برای صلح و ثبات بوده است. با ثبات‌ترین دوره در تاریخ لبنان به زمانی برمی‌گردد که فرانسوی‌ها لبنان را تحت‌الحمایه خود داشتند. نکته دیگر، تعداد حامیان خارجی است. هرچه که تعداد تضمین‌کنندگان بالا رود احتمال اینکه یکی از طرف‌ها خارج شود و ثبات را به خطر بیندازد کم‌تر است. در حقیقت حامیان خارجی ۵ اثر ناخواسته برای این نظام تقسیم قدرت فرقه‌ای به وجود آوردند: (۱) حامیان خارجی در چیدمان تقسیم قدرت طراحی شده اقدامات فرایندی را مطرح کردند که بتوانند موضوعات سیاسی را به موضوعات قابل پیگیری از حیث تکنیکی مبدل سازند، اما این امر به نتیجه نرسید؛ (۲) حضور حامیان خارجی باعث شد به جای آنکه برای گروه‌های درگیر محرک باشد، زمینه‌ای برای همکاری به وجود آورد. از طرف دیگر، چیدمان‌های تقسیم قدرت مورد حمایت محافظان، گرایش نخبگان فرقه‌ای برای رقابت و تهدید یکدیگر را بالا برد؛ (۳) حضور این محافظان خارجی منجر به ایجاد طرف بازنده و

پیروز شد و وقتی محافظان خارجی پایگاه خود را تضعیف کردند، طرف‌های بازنده به دنبال تغییر بینادین در توزیع قدرت بودند و از چالش‌گر خارجی تقاضا کردند که از آنها حمایت کند؛ ۴) حضور حامیان خارجی در لبنان امکان داد تا نخبگان لبنانی بر مستحکم کردن انحصارهای سیاسی مرتبط با خود تأکید کنند؛ و ۵) پیش ذهنیت حامیان یا محافظین و ناامنی بین طرف‌های بازنده بیشتر تقسیم قدرت در یک دموکراسی غیردینی بود. بنابراین در مجموع مقاومت در برابر تقسیم قدرت دینی در لبنان وجود داشته است (Zahar Marie ° joelle, 2005: 238-240).

۶. جایگزین تقسیم قدرت

نظام اجتماعی لبنان باعث می‌شود تا هویت ملی واحدی در این کشور شکل نگیرد. بنابراین شهروندان نمی‌توانند به منافع خارج از محدوده اجتماع خود بیاندیشند. لذا جنبش‌های سیاسی صرفاً بر اصلاح موازنه قدرت تمرکز دارند. در واقع چون نمایندگی تا این حد به توزیع منابع وابسته است، این نظام درگیری‌های بین دینی را با یک انگیزه سطح بالا، یعنی بقای فرضی تهییج می‌کند. در حقیقت نظامی که به طور دائم به تقسیمات جزئی‌تر تقسیم می‌شود و در طبقه‌بندی‌های متفاوتی قرار می‌گیرد، انسجامی به خود نمی‌گیرد. به جز سئوالات مربوط به انسجام و ثبات، استقلال گروهی برای پیشرفت لبنان به دموکراسی، مسائل جدی به وجود می‌آورد؛ چون شهروندی از طریق فرقه ایجاد می‌شود و نه دولت و کسانی که خارج از چهارچوب فرقه‌ای هستند، شدیداً از حقوق مدنی محروم می‌شوند. راه‌حلی که برای آینده لبنان داده می‌شود این است که بقاء این کشور منوط به اصلاحات اساسی است (Fakhoury-Muehlbacher, 2008).

به هر حال تقسیم قدرت در لبنان تنها گزینه قابل دوام در این کشور تقسیم شده است. این مدل در دیگر کشورها دوام کمی داشته است. در قبرس تقسیم قدرت فقط برای ۳ سال و در نیجریه برای ۹ سال دوام داشته است. اما در مورد لبنان سال‌های طولانی دوام داشت و شکست آن به عنوان یک شگفتی بود، زیرا لبنان موفق‌ترین مورد از دموکراسی اشتراکی در جهان سوم به حساب می‌آید (Nasrallah, 2011: 8). اگر لبنان نمونه‌ای است که در آن فرمول تقسیم قدرت بین فرقه‌های دینی

مطرح است و اگر از دیگر کشورهای عرب متمایز است، این را نباید یک اتفاق دانست بلکه انباشت تجربیات تاریخی در یک محدوده جغرافیایی است که گروه‌های متمایز و مردم‌های متمایز در آن زیست می‌کردند (Rubin, 2009: 33). تعجب نیست که لبنان از دید همه نظریه‌پردازانی که دموکراسی اشتراکی را بحث می‌کنند، یک مورد جذاب است. بر این اساس بدون آنکه از لبنان به عنوان یک مدل یاد شود، به ندرت می‌توان بحثی از نقش مداخلات خارجی در تقسیم قدرت در جوامع فرقه‌ای ندید (Nasrallah, 2011: 8).

لبنان بعد از جنگ داخلی کشوری شکننده و فاقد هویت ملی و ذهنیت مشترک بین تمامی خرده فرهنگ‌ها شده است. آنچه مهم است این است که آیا این گرایش‌ها با همدیگر رقیب‌اند یا سازگار؟ و آیا اینکه این خرده فرهنگ‌ها منجر به همکاری یا شکاف بیشتر می‌شوند؟ در بسیاری از نظریه‌ها لبنان به عنوان یک دولت-ملت ساختگی نشان داده می‌شود که جایگاه آن در جهان عرب با خصوصیت منحصر به فرد آن باعث شده است که از ایجاد یک حوزه عمومی شهروندی بازماند. بحث این است که ملی‌گرایی سست لبنان نتیجه مستقیم ساختار فرقه‌ای آن نیست بلکه نتیجه ناتوانی این گروه‌ها برای رسیدن به توافق به یک فهم مشترک سیاسی از آن چیزی است که لبنانی‌گرایی معنا می‌دهد؛ و این هم در حوزه داخلی و هم در حوزه منطقه‌ای دیده می‌شود. در مجموع در این نظریه توصیه می‌شود که پذیرش هویت جمعی به جای یک مدل همراه با ملی‌گرایی، حتی اگر هم تعارض داشته باشد، می‌تواند امکان دهد که یک جامعه تقسیم شده، خود موزون شود. در نهایت چالش لبنان به ایجاد ملی‌گرایی متحدالشکل مربوط نیست، بلکه مربوط به صلح‌آمیز نمودن خصومت‌های فرقه‌ای و گروهی است. این امر مستلزم تقویت فرهنگ سیاسی مبتنی بر مصالحه است (Fakhoury Muehlbacher, 2008: 2). در مجموع می‌توان گفت که ریشه‌های اصلی شکست نظام تقسیم قدرت فرقه‌گرای لبنان عبارت بوده است از: (۱) نبود فرمول سیاسی کافی، (۲) بروز آرایش فرقه‌ای جدید که تقاضای نمایندگی هم دارند، (۳) تحمیل توافقی جدید توسط قدرت‌های خارجی یا به توسط میانجی‌گری، (۴) تاکنون جنگ داخلی لبنان به عنوان نتیجه مداخله مستقیم و مذاکرات بدون میانجی‌گری توسط طرف‌ها حل و فصل نشده است (Choueiri, 2007: 21).

۷. تأثیر بر سیاست خارجی ایران

همان‌گونه که در این مقاله نشان داده شد، فرقه‌گرایی دینی پایه اساسی سیاست و رابطه قدرت در لبنان است. مسلمانان سنی، مسلمانان شیعی و مسیحیان مارونی سه مذهب دینی اصلی لبنان را تشکیل می‌دهند. لذا برای فهم سیاست لبنان ضروری است که روابط قدرت میان این سه فرقه اصلی مبنا قرار گیرد. از طرفی از زمان تأسیس لبنان، مسیحیان مارونی بیشترین قدرت و منصب‌های حکومتی را در دست داشته‌اند. این تبعیض باعث نارضایتی سایر فرقه‌ها و در نتیجه جنگ و درگیری شد. با شروع جنگ داخلی ۱۹۷۵، این توزیع قدرت ناعادلانه به چالش کشیده شد و با مداخله سوریه در تمامی امور کشور لبنان و تحولاتی که بعد از آن به وجود آمد، این تقسیم قدرت به نفع مسلمانان تغییر پیدا کرد. در نتیجه جریان مسیحی تضعیف و جریان مسلمان قوی شد. در ضمن در این دوره بود که حزب‌الله لبنان به‌عنوان یک حزب شیعی ظهور کرد. با توجه به نقش جدیدی که شیعیان در لبنان پیدا کردند، از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل طراحی‌ها و حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران از این جریان نوظهور، بسیاری از تغییر و تحولات در بین نخبگان لبنان نیز تحت تأثیر شرایط جدید شکل گرفت.

به‌علاوه، دو عامل دیگر نیز باید مورد توجه قرار گیرد. از یک طرف در بین فرقه‌های درون لبنان به دلیل آنکه جریان مسیحی تضعیف شد، برای جبران این نقیصه خود را متعهد جریانات شیعی از جمله حزب‌الله نمود. ضمناً همان‌طوری که در مقاله توضیح داده شد، صلح و ثبات در لبنان با توجه به ساختار فرقه‌ای آن و با عنایت به نظریه فرقه‌گرایی دینی، منوط به حمایت یک بازیگر خارجی است. این بازیگر در حقیقت کشور سوریه است و از آنجا که طی بیش از سه دهه گذشته سوریه همیشه متحد استراتژیک ایران بوده است، از این‌رو جمهوری اسلامی ایران به‌طور غیرمستقیم نیز بر این ساختار تأثیر تعیین‌کننده داشته است. می‌توان گفت که سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران از دو جهت بر جامعه فرقه‌گرای لبنان تأثیرگذار بوده است. از حیث داخلی به دلیل تغییراتی که در درون جامعه لبنان از طریق تقویت شیعیان به‌طور عمومی و حزب‌الله به‌طور اخص و نیز از حیث خارجی با داشتن رابطه استراتژیک با کشور حامی نظام فرقه‌گرایی دینی، اثرگذاری کرده است.

نقش ایران در چنین جامعه‌ای از بعد دیگری نیز قابل تحلیل است. اولاً، ایران توانسته است از کشور خارجی محافظت‌تمامیت جامعه لبنان یعنی سوریه حمایت کند؛ ثانیاً، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در برابر بازیگران خارجی که به دنبال تجزیه احتمالی لبنان و یا اشغال آن بوده‌اند، مقاومت کرده است. تأسیس سازمانی به نام حزب‌الله و حمایت از آن تا حد یک نیروی سیاسی^۵ نظامی که بتواند فراتر از قدرت دولت‌های عرب عمل کند و اسرائیل را از خاک لبنان بیرون نماید، اقدامی راهبردی در تحولات منطقه به حساب می‌آید. در اثر این اقدام و تلاش‌های حزب‌الله طی بیش از سه دهه گذشته اساس ساختار سیاسی لبنان شکل متکامل‌تری به خود گرفته است و این می‌تواند الگویی برای موضوعات سیاست خارجی نیز به حساب آید.

نتیجه‌گیری

لبنان کشوری است که به دلیل ساختار سیاسی خاص خود از دیگر کشورهای عربی متمایز است. نظام دموکراسی خاص این کشور از بارزترین ویژگی‌های تمایزبخش آن به شمار می‌رود. جهت درک مسائل سیاسی لبنان و اثرات آن بر کشورهای منطقه و فرامنطقه، بررسی و شناخت ساختار اجتماعی و متعاقباً ساختار سیاسی خاص این کشور ضروری است. نظام سیاسی لبنان دموکراسی است اما نه دموکراسی اکثریتی غربی، بلکه نوع خاصی از دموکراسی به نام دموکراسی اشتراکی. این دموکراسی در خصوص جوامعی به کار می‌رود که دارای تقسیمات قومی و دینی عمیقی هستند. در این مدل، قدرت سیاسی میان فرقه‌های مختلف جامعه تقسیم می‌شود. عامل مهم دیگر تأثیر حامی خارجی بر ایجاد، حفظ و تداوم این نوع از نظام حکومت‌داری است. در لبنان گرچه این نظام ممکن است مورد استقبال نخبگان داخلی قرار نگیرد، اما چون به صورت آشکار یا غیرآشکار توسط نیروهای خارجی بر آنها تحمیل شده است، تا حد زیادی نخبگان داخلی وابسته به نیت خوب آنها هستند تا موازنه داخلی را حفظ کنند. قبل از این، مسئله اصلی در مورد لبنان نبود یک حامی خارجی بود که بتواند قاعده تقسیم قدرت را برقرار کرده و باعث شود که گروه‌های دینی به دنبال متحد خارجی نباشند و مانع مداخلات خارجی رقیب در لبنان شوند و به‌طور کلی محافظ خارجی حتی اگر فاقد پشتیبانی گروه‌های لبنانی باشد، شرط لازم برای

صلح و ثبات بوده است. البته وجود حامی یا حامیان خارجی پیامدهای منفی خاص خود را نیز به همراه دارد.

گرچه نظام دموکراسی اشتراکی مدلی ایده‌آل و کامل برای جامعه چندپاره‌ای مانند لبنان به حساب نمی‌آید، اما می‌توان آن را به‌عنوان مدلی برای برقراری صلح و ثبات نسبی و انتقال به‌سوی دموکراسی کامل دید؛ زیرا براساس قاعده تقسیم قدرت، قدرت سیاسی میان فرقه‌های مختلف دینی لبنان و بر مبنای میزان جمعیت آنها تقسیم می‌شود. بنابراین همه گروه‌های سیاسی نفع خود را در مصالحه و همکاری می‌بینند تا درگیری و جنگ.



منابع

- Fakhoury-Mühlbacher, Tamirace. 2008. "A Review and Critique of Consociational **Democracy**", In: Theodor Hanf (Ed.), Power Sharing: Concepts and Cases, the **International Centre for Human Sciences**, B.P. 225 Byblos (Jbeil), Liban. (ED).
- Heiberg, Marianne. 1989. "Lebanon, Political Playground of the Middle East- The Role of Peacekeeping", **Ncao E Defesa**: 94.
- Jarstad, Anna. 2006. "The Logic of Power Sharing after Civil War", **Center for the Study of Civil War, PRIO, Oslo, Norway**, 21-22.
- Zoio, Abdelkader. 2010. "Multiculturalism and Democracy: Lebanon as A Case Study", **Defense Magazine**. Available: <http://www.lebarmy.gov>.
- Lijphart, A. 1969. Consociational Democracy. **World Politics**, 21(2), pp. 207-225.
- Choueiri, Y. (ed). 2007. **Breaking the Cycle: Civil Wars in Lebanon**. London: Stacey International.
- Nelson, Sally. 2013. "Is Lebanon`s Confessional System Sustainable?," **Journal of Politics & International Studies**, Vol. 9, pp. 332-387.
- Jana, Nasrallah. 2011. "The Impact of External Intervention on Power Sharing Agreements: the Case of Lebanon`s Presidential Elections", **M.A. Thesis**, School of arts and sciences.
- Elias, Joseph. 2011. "Lebanon: the cycle of death", **Department of Government and International Relations**.
- Chiha, Michel. 2012. **Lebanon: Parody of a Nation? A Closer Look at Lebanese Confessionalism**, February 2012. Available: [http:// yris.yira.org/ essays/316](http://yris.yira.org/essays/316).
- FakhouryMuehlbacher, Tamirace. 2008. "Lebanon`s Versatile Nationalism", **Euirscas**: 2008/13; Mediterranean Programme Series.
- Rubin Barry. 2009. **Lebanon: Liberation, Conflict, and Crisis (The Middle**

East in Focus), New York: Palgrave Macmillan.

Zahar Marie – joelle. 2005. "Power Sharing In Lebanon: Foreign Protectors, Domestic Peace, and Democratic Failure " in: Philip G. Roeder. Donald S. Rothchild, **Sustainable Peace: Power and Democracy After Civil Wars**, United States of America: Cornell University.

